

توسعه سیاسی

پروفسور برتران بدیع

با مقدمه

دکتر لاوو

دکتر احمد نقیب زاده

استاد دانشگاه تهران



سرشناسه	بدیع، برتران
عنوان و نام پدیدآور	Badie, Bertrand توسعه سیاسی / مؤلف برتران بدیع؛ با مقدمه ژرژ لاو؛ ترجمه احمد نقیب‌زاده؛ ویراستار مهدی عباسی.
وضعیت ویراست	[ویراست ۲]
مشخصات نشر	تهران: قوس، ۱۳۷۹.
مشخصات ظاهری	[۲۱۵] ص: جدول، نمودار.
شابک	۹۷۸-۹۶۴-۵۵۱۶-۴۶-۶
یادداشت	Le developpement politique, 2 th ed
یادداشت	چاپ چهارم: ۱۳۸۲
یادداشت	چاپ پنجم: ۱۳۸۷ (فیا).
یادداشت	کتابنامه.
موضوع	دولتهای نویناد -- سیاست و حکومت.
موضوع	کشورهای در حال رشد -- سیاست و حکومت.
شناسه افزوده	لاو، ژرژ La Vau, George ، مقدمه نویس
شناسه افزوده	نقیب‌زاده، احمد، ۱۳۳۲- ، مترجم.
شناسه افزوده	عباسی، مهدی، ۱۳۵۴- ، ویراستار.
رده بندی کنگره	۱۳۷۹ : ۹۰۴ / ۵۹ JF
رده بندی دیویی	۳۲۰ / ۹۱۷۲۴
شماره کتابخانه ملی	۷۹۰۱۵۷۳۳ م

• نام کتاب	• توسعه سیاسی
• مؤلف	• برتران بدیع
• مترجم	• دکتر احمد نقیب‌زاده
• ویراستار	• مهدی عباسی
• نوبت چاپ	• هشتم
• سال چاپ	• ۱۴۰۳
• شمارگان	• ۵۰۰ جلد
• قیمت	• ۸۰۰۰۰ تومان
• چاپ	• سعید دانش
• شابک	• ۹۷۸-۹۶۴-۵۵۱۶-۴۶-۶
• ناشر	• نشر قوس - تهران، خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، پانین تر از چهارراه لبافی‌نژاد، کوچه بهار، شماره ۱۱ صندوق پستی ۱۳۹۱-۱۳۱۴۵ تلفن و نمابر ۶۶۴۷۰۱۶۲ - ۶۶۴۷۰۱۵۳ - ۶۶۴۹۱۰۰۰ www.ghoomes.com

کلیه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است

فهرست مطالب

۷	مقدمه مترجم
۹	مقدمه ژرژ لاوو
۱۵	پیشگفتار نویسنده بر چاپ سوم
۱۷	مقدمه
۲۷	بخش اول. نظریه‌های کلاسیک توسعه‌گرایی
۲۹	فصل نخست. نظریه‌های کمیت‌گرایی توسعه
۲۹	الف. نظریه‌های رفتارگرایی در مورد دموکراسی
۲۹	۱- بینش توسعه‌گرایی در الگوی پلارشی
۳۱	۲- آثار کمیت‌گرا
۳۶	ب. نظریه بسیج دویج
۴۰	ج. نظریه بسیج دانیل لرنر
۴۸	فصل دوم. نظریه توسعه‌گرایی شیلز
۵۵	فصل سوم. نظریه کارکردگرایی توسعه
۵۵	الف. کارکرد و توسعه از نظر آلموند
۵۷	ب. کارکردهای نظام سیاسی
۵۹	ج. لحاظ فرهنگ سیاسی
۶۰	د. گونه‌شناسی نظام‌های سیاسی بر اساس کار ویژه آنها
۶۳	ه. نقد و بررسی
۶۹	فصل چهارم. طرح نظریه بحران
۶۹	الف. کارهای پای
۷۳	ب. پای و بعد از او

- ج. کارهای ارگانسکی..... ۷۵
- بخش دوم. در جستجوی یک نمونه..... ۹۱
- فصل پنجم. برداشت نهادگرایی ساموئل هانتینگتن..... ۹۳
- الف. نقدی بر توسعه گرایی کلاسیک..... ۹۳
- ب. روند نهادینه کردن..... ۹۴
- ۱- ضرورت آن..... ۹۴
- ۲- معیارهای نهادینه شدن..... ۹۶
- ۳- موانع توسعه سیاسی..... ۹۷
- ج. وضعیت جوامع نوگرا..... ۹۸
- ۱- جامعه مدنی و جامعه پره‌تورین..... ۹۸
- ۲- ویژگیهای جامعه پره‌تورین..... ۹۹
- د. دستاوردها و ابهام‌های الگوی هانتینگتن..... ۱۰۱
- فصل ششم. کارکردگرایی نوپژداری شده دیوید اپتر..... ۱۰۵
- الف. بنیان‌های الگوی اپتر..... ۱۰۵
- ۱- تعریف جدیدی از نوسازی..... ۱۰۵
- ۲- ریشه‌های نوسازی..... ۱۰۶
- ۳- شرایط نوسازی..... ۱۰۷
- ب. تحلیل روندهای نوسازی..... ۱۰۹
- ۱- سیاست نوسازی..... ۱۰۹
- ۲- پویایی نوسازی..... ۱۱۲
- الف. اصول دگرگونی..... ۱۱۲
- ب. سطوح نوسازی..... ۱۱۴
- ج. دستاورد اپتر..... ۱۱۵
- فصل هفتم. نمونه مرکز- پیرامون..... ۱۲۰
- الف. اصول عام این نمونه..... ۱۲۰
- ۱- نگرش ساخت مرکز..... ۱۲۰

۱۲۱	۲- ساخت مرکز و توسعه سیاسی
۱۲۳	۳- برد نظری
۱۲۵	ب. روند ساخت یک مرکز
۱۲۵	۱- ریشه‌های روند
۱۲۹	۲- نتایج ظهور یک مرکز
۱۳۵	۳- شرایط ساخت مرکز
۱۴۵	بخش سوم. بازگشت به تاریخ
۱۵۰	فصل هشتم. توسعه نظام‌های سیاسی اروپایی
۱۵۰	الف. شکل‌گیری دولت - ملت
۱۵۱	۱- الگوهای جغرافیایی - اقتصادی (ژئواکونومیک)
۱۵۷	۲- الگوی جغرافیایی - سیاسی (ژئوپلیتیک) اشتین رگان
۱۶۳	ب. شکل‌گیری رژیم‌های مردمی
۱۶۴	۱- تحلیل مبتنی بر وضعیت نیروهای اجتهاد: الگوی بارینگتن مور
۱۷۰	۲- توجه به انقلاب‌های اجتماعی: الگوی تدا اسکاچپول
۱۷۲	۳- لحاظ مجدد متغیرهای سیاسی
۱۷۴	ج. شکل‌گیری نزاع‌های سیاسی و نظام‌های حزبی
۱۷۴	۱- تحلیل گونه‌شناسانه لیست و رگان از نظام‌های حزبی
۱۷۷	۲- شرایط شکل‌گیری یک برخورد: کارهای تیلی و بوا
۱۸۸	فصل نهم. توسعه نظام‌های سیاسی جهان سوم
۱۸۸	الف. ویژگی‌های تاریخی جوامع جهان سوم
۱۸۸	۱- آهنگ زمانی خاص
۱۸۹	۲- آثار وابستگی
۱۹۲	۳- ساختار اجتماعی ویژه
۱۹۴	ب. برداشت‌های اجتماعی - تاریخی از نو سازی در جهان سوم
۲۰۷	نتیجه‌گیری کلی
۲۱۶	کتابشناسی کلی

به نام خداوند جان و خرد

مقدمه مترجم

با وجود پیشگفتار روشنگر سیاست‌شناس مشهور فرانسه «ژرژ لاو» بر این اثر، هر معرفی دیگری زاید به نظر می‌رسد. ولی درخشش پروفیسور «برتران بدیع» جامعه‌شناس ایرانی تبار فرانسه در گروه جامعه‌شناسان پرکاری چون «شازل» و «بیرت بوم» که در سال‌های اخیر آثار بسیاری بر پایه سنت «ویبری» و «آرونی» به جامعه علمی فرانسه تقدیم داشته‌اند، شاید برای خوانندگان ایرانی این نویسنده که اولین اثر او را در پیش روی دارنده حرقی تازه باشد. آنچه مترجم را علاوه بر افتخار شاگردی نویسنده به خط فکری استاد علاقمند می‌سازد القاء نوعی نسبیّت در تمامی تحولات سیاسی است که خود از بینش جامعه‌شناسی تاریخی نشأت می‌گیرد که اساساً سنتی فرانسوی است و پایه‌گذار آن بطور مشخص «آلکسی دو توکویل» بود و بعداً ویر آن را به گونه‌ای علمی‌تر بازسازی کرد. این نگرش علاوه بر آنکه ما را از هرگونه جزمیت و نگاه تک‌بعدی بر حذر می‌دارد، اهمیت رگه‌های تاریخ هر تحول اجتماعی یا سیاسی را گوشزد می‌کند، بی‌آنکه به احیاء تاریخی‌گری بپردازد. به خصوص برای جامعه‌ای مانند جامعه ما که با علاقه و نگرانی چشم به توسعه دور ساخته است یادآوری این نکته که هیچ نمونه خارجی یا نسخه وارداتی الزاماً به توسعه نمی‌انجامد و برعکس راه حلی داخلی بر پایه سنن و فرهنگ و تاریخ این سرزمین از کفایت بیشتری برخوردار خواهد بود خالی از لطف نیست. در پایان باید از آثار ارزنده دیگر استاد چون، دودولت (۱۹۸۶)، جامعه‌شناسی دولت (۱۹۷۹)، فرهنگ و سیاست (۱۹۸۳) نام برد. سه کتاب اخیر توسط همین مترجم ترجمه شده‌اند.

مقدمه ژرژ لاوو

در حقیقت با لذتی بی‌شائبه به معرفی چنین کتاب روشن و اندیشمندانه و مثل همیشه صحیحی از برتران بدیع می‌پردازیم. بررسی گذرای کتابنامه و زیرنویس‌های این اثر بلافاصله خواننده را متوجه می‌کند که تقریباً تمام کارهای مربوط به توسعه سیاسی اثری از نویسندگان آمریکای شمالی یا متأثر از ذهنیات آن سامان است. در هر صورت آثار نویسندگان فرانسوی یا فرانسوی زبان در این زمینه بسیار اندک است. در حالی که در ماورای آتلانتیک انبوه معتابهی کتاب و مقاله و میزگرد از اواخر دهه ۱۹۵۰ به توسعه یا نوسازی سیاسی اختصاص یافته است، علم سیاست - و حتی جامعه‌شناسی سیاسی - فرانسه بالنسبه خیلی کم به این مفاهیم توجه داشته است. حتی می‌توان گفت که موضوع مشابه یعنی وگرگونی سیاسی هم حداقل تا نسل‌های اخیر موضوع اصلی علم سیاست در فرانسه نبوده است.

از اینرو اولین تحسین نسبت به اثر برتران بدیع مربوط به پر کردن این خلاء است. وی با طبقه‌بندی و تحلیل صحیح و روش عالی به معرفی تعداد قابل توجه از آثاری می‌پردازد که در نزد عامه فرانسوی کمتر شناخته شده بوده است (در حالی که بسیاری از این آثار از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده و خود الهامبخش تحقیقات و مطالعات زیادی درباره آفریقا و آسیا و امریکای لاتین شده‌اند). آقای بدیع برای معلمین، محققین و دانشجویانی که نیازمند مقدمه‌ای برای چنین ادبیات نسبتاً پیچیده‌ای هستند، خدمت بزرگی انجام داده است. نه تنها وی به تلخیص بدون خیانت این آثار می‌پردازد بلکه آنها را در چشم‌اندازی روشن قرار داده و با ظرافت و روشنی دقت به نقد و ارزشیابی آنها می‌پردازد. وی به گونه‌ای کامل به تشریح پایه‌های معرفت‌شناسی و مفروضه‌های ایدئولوژیک و نسبت‌های ذهنی می‌پردازد که مبانی این آثار و گرایش‌های «مکتب توسعه‌گرا» را تشکیل می‌دهند. وی همچنین در این استنتاجات انتقادی کوتاه، بدون زحمت و با روشی منحصر به فرد گوی بلاغت را از همگان خود ربوده است.

در حقیقت عنوان این کتاب اندکی فروتنانه است؛ زیرا علیرغم اختصار نسبی حجم کتاب، برتران بدیع تحلیل خود را از حد معرفی نظریه‌ها یا الگوهای صرف توسعه فراتر برده است. به آرامی و منجزاً از پایان بخش دوم وی به واریسی بعضی از این نظریه‌ها و افزودن توضیحات تاریخی و جامعه‌شناختی می‌پردازد که در خصوص شکل‌گیری دولتهای جدید، تغییر شکل امپراتوریها، تولد یا استحاله رژیم‌های سیاسی و نظام‌های حزبی و انقلاب‌ها و غیره بکار رفته‌اند. قضاوت را به عهده خواننده می‌گذاریم که نویسنده را به خاطر فراتر رفتن از موضوع ابتدایی خود، تحسین یا تقبیح کند. از نظر من این انتخاب که مفهوم نظریه‌های توسعه سیاسی را در جایگاه خود قرار داده و به مثابه یک ایدئولوژی خاص در درون تفکر طولانی و چند بعدی دگرگونیهای سیاسی بازسازی می‌کند، کاملاً مورد تأیید است. از این بابت تنها تأسف من این خواهد بود که برتران بدیع سعی نکرده است تا نشان دهد این تفکر ریشه در آثاری دارد که برد آنها از آثاری که او تحلیل کرده است به مراتب فراتر می‌رود؛ برای مثال ماکیاوولی، توکویل، مارکس، ماکس وبر و گرامشی. این تأسف بی‌مورد است زیرا کاملاً روشن است که این نکته مربوط به کتابی کاملاً متفاوت از کتاب حاضر می‌شود.

اگر جامعه‌شناس معرفت در آینده بخواهد توضیح دهد چرا و چگونه در دهه ۱۹۵۰ مفهوم توسعه سیاسی تولد یافت و چرا ظرف مدت کوتاهی این همه کار در مورد این مفهوم (و در محیط‌های خاص سیاسی و فرهنگی) صورت گرفت، باید اندکی به عقب برگردد. این جامعه‌شناس همچنین باید دلایل مربوط به محتوای (گفته‌ها و ناگفته‌ها) این کارها را توضیح دهد. بالاخره باید توضیح دهد که چرا از پایان دهه ۱۹۶۰ - چیزی که برتران بدیع به خوبی توضیح می‌دهد - مکتب «توسعه‌گرا» رو به افول می‌گذارد: [توضیحاتی] حداقل در عبارتی کمتر ساده‌لوحانه و بیشتر نقادانه و بیشتر سؤال‌برانگیز در مورد جایجایی سؤالها، در خصوص افسون‌زدایی که ترجمان آن بکارگیری کمتر واژه - مفهوم‌هایی نظیر «توسعه» و «نوسازی» است. این جامعه‌شناس آینده معرفت می‌تواند به نیکی از این کتاب کوچک برتران بدیع استفاده کند. در واقع اگر این امکان وجود می‌داشت که گریه را گریه بنامیم، «توسعه سیاسی» نمی‌بایست به این اسم نامیده شود بلکه می‌بایست «نا توسعه سیاسی» نامیده شود. پس این موضوع از چه سخن می‌گوید؟ در عبارت ساده از بیماریها و حماقت‌هایی که رهبران جهان غرب با نگرانی نشانه‌های آن را در دولتهای جدید ملاحظه می‌کنند؛ دولتهایی که در قبال آنها الزاماتی دارند و در درون آنها

منافعی. این بیماریها تاکنون با ساده لوحی با نام‌هایی مثل عدم ثبات، کوردیلیسم*، قبیله گرایی، مشتری گرایی (Chientelsime)، حکومت بد (malgouvernè)، فساد، حکومت خودسرانه (arbitraire)، واپس‌گرا (arriération)، جوامع ماقبل مدرن، ملت‌های به انجام نرسیده [کامل نشده]... نامیده شده‌اند. اندیشه «توسعه» با هجوم گمراه‌کننده سنت‌های ارگانسیسم و تکامل‌گرا در جامعه‌شناسی (حتی اگر جامعه‌شناسی امروز در مقابل آنها مصونیت یافته باشد) و اندیشه «کمال نیافتگی» تولد یافت. آنچه به کمال نرسیده ممکن است روزی به کمال برسد. برای همه رسیدن به کمال، شکوفایی و تمامیت متصور است؛ این وضعیت به گونه‌ای جهانشمول یک معیار و محتوا دارد؛ مراحلی که می‌توان مدت آنها را کوتاه‌تر کرد ولی مراتب و سلاسل آن در همه جا یکسان است.

برتران بدیع در نتیجه‌گیری نخستین بخش کتاب خود نه تنها وزنه سنت‌های ارگانسیسم و تکامل‌گرایی را در نظریه توسعه‌گرایی به وضوح روشن می‌سازد، بلکه به تشریح اصول مسلمی که این سنت‌ها بر آن بنا شده‌اند نیز می‌پردازد: تغییر به عنوان جریان‌ی هم شکل و چندکاره و به عنوان حرکتی به سوی دموکراسی نمایندگی، گسترش و انتشار نقش‌های صنعتی، یک مفهوم غربی از زمان.

نظریه‌های توسعه سیاسی بطور مستقیم از نظریه‌های توسعه اقتصادی اخذ شده و بر این اصل استوار است که جوامع جهان سوم باید به سوی کمال جهت‌گیری کنند. زیرا جوامع به مثابه نطفه یا جوانه‌ای تصور می‌شوند که در انتظار راهی از قبل مشخص شده هستند. اینجاست که آزمایشی به عمل می‌آید تا به تجربه تاریخ ملت‌های اروپایی و امریکای شمالی (تا چه حد قابل ترسیم) ارزشی جهانشمول داده شود: این تجربه همان عقل‌گرایی است. «قوم محوری»** (همانطور که برتران بدیع نشان می‌دهد) که بر تمامی کارهای مربوط به این نظریه اثر می‌گذارد از این باور ناشی می‌شود که وجه کامل توسعه سیاسی بطور طبیعی چیزی جز دموکراسی غربی نیست (نهادینه شدن، دست یافتن به حدی از توازن بین اطلاعات و الزامات قهری، ایجاد مرکزی که قادر باشد پیرامون (periphery) را تهییج کرده و تغییر دهد). از اینرو قابل درک است که چرا از پایان دهه ۶۰ به بعد موضوع و محتوای توسعه سیاسی دچار بحران شده است. این بحران، بعضاً

نامی که به رهبران نظامی امریکای لاتین داده می‌شود Caudillisme, caudillot - *

Ethnocentrisme. - **

انعکاسی از بحران اقتصادی و اجتماعی جهان سوم است ولی قسمتی هم مربوط به بحرانی است که در غرب دامن عقلانیت توسعه و ارزش‌های ذاتی الگوی سیاسی ما را گرفته است. به هر صورت این کارها (همانطور که بارها در تاریخ تمامی علوم پیش آمده است) گرچه بر پایه اصولی قرار گرفته‌اند که به لحاظ علمی محل تردید است ولی هرگز برای گسترش شناخت ما بی‌فایده نبوده‌اند.

از همان آغاز دهه ۱۹۶۰ بسیاری از نویسندگان ادعای ارائه یک نظریه عام توسعه سیاسی را کنار گذاشتند. این نویسندگان که کمتر دستوری (نرماتیو) و بیشتر تشریحی بودند به ساخت الگوهای رسمی یک بازی از متغیرهایی روی آوردند که قادر باشند در شرایط خاص به تشریح امکانات تطبیق سیاسی با نوسازی، شهرگرایی و دگرگونیهای اقتصادی بپردازند. توجهی که به ویژگیها و وجوه متمایز جوامع مختلف جهان سوم و همچنین به این نکته مبذول شد که نوسازی اغلب جریانی خارجی و وارداتی است. این نسل دوم از آثار که برتران بدیع هم به آن تعلق دارد با کارهایی مشخص می‌شود که از ابداع و ظرافت بهره‌ای وافر دارد و به عقیده من اهمیت آنها از حد مسأله دگرگونی سیاسی فراتر رفته بر تعداد راهها و سهم الزامات داخلی و خارجی را روشن می‌سازد.

این تحقیق همچنین ما را به واری دو باره شرایط تاریخی واقعی که در آن اروپا به توسعه سیاسی دست یافته است و جریان‌های متفاوت و غیرهمشکل نوسازی - و بعضی وقتها تخریب - ملتها، دولتها و نظام‌های سیاسی در غرب هدایت می‌کند. از اینرو این واری دقیقاً با یک سیاه از کارهایی همراه است که با تلفیق روش‌های تاریخی و جامعه‌شناسی (بطور عمده بر آمده از حوزه مشغله‌های بیگانه با موضوع توسعه) به دگرگونی سیاسی در اروپا، اعم از دوره باستان یا دوره بین قرون پانزدهم و هیجدهم یا دوره انقلاب فرانسه (بارینگتن مور، چارلز تیلی، اشتین رکان، والرشاین، پری آندرسون) می‌پردازد.

اینجاست که برتران بدیع سومین قسمت کتاب خود را تحت عنوان «بازگشتی دیگر بسوی تاریخ» به این آثار اختصاص می‌دهد. این نکته می‌تواند در وهله اول تعجب‌انگیز باشد: این موضوع دیگر به «توسعه سیاسی» مربوط نمی‌شود و تقریباً دیگر مسأله جهان سوم منتفی است (حداقل در بیست صفحه آخر). ولی در واقع این موضوع برای من توجیه شده است؛ و آن هم به چند دلیل: اول به این دلیل که این مطلب به گونه‌ای نظام یافته است که از یک جامعه‌شناسی جهانشمول و دستوری (نرماتیو) به مطالعات ناظر بر وجوه افتراق، به شرایط تاریخی ویژه و به

تسلسل حوادث می انجامد. دوم به این دلیل که با ترک دیدگاههای ارگانیکست و تکامل گرا از توسعه، همانطور که برتران بدیع به خوبی توضیح می دهد «توسعه سیاسی» دیگر به عنوان موضوع مطالعه مطرح نبوده و صرفاً دیدگاهی را تشکیل می دهد که در میان دیدگاههای دیگر سعی دارد به شرح و فهم پدیده‌هایی بپردازد که از دیرباز مورد مطالعه بوده اند: مثل بازسازی دولت‌ها، استحاله رژیم‌های سیاسی، انقلاب‌ها، نزاعهای سیاسی، دیکتاتوری‌ها. با این ملاحظات آنچه ما در مورد رویدادها در جوامعی که تاریخ آنها بر ما روشن است می دانیم، ما را نسبت به تحلیل‌های صرفاً جامعه شناختی توسعه سیاسی از جوامعی که تاریخ آنها بر ما روشن نیست به احتیاط فرا می خواند. بالاخره تاریخ راه نسبتاً مطمئنی است که به وسیله آن می توان به اثر قاطع ایدئولوژی‌ها و نظام‌های ارزشی - که از دوره قرون وسطی به تدریج در جامعه غربی رشد یافته اند - بر بازسازی سیاسی کشورهای غربی پی برد؛ و به همین سان با وضوح بیشتری به ویژگی‌های جوامع غیر غربی نظر افکند.*

ژرژ لاوو

www.ketab.ir

* - این مشی تطبیقی است که هندشناس، لوئی دومون Dumont را به ادامه کار خود در مورد نظام‌های کاستی (انسان سلسله مراتبی) Homo hirarchicus از طریق کاری تاریخی در مورد تکوین و شکوفایی ایدئولوژی اقتصادی در غرب (انسان مساواتی) Homo aequalis واداشت. این دو اثر او به هم وابسته هستند.

پیشگفتار نویسنده بر چاپ سوم

به نظر می‌رسد عصر سلطه توسعه‌گرایی سپری شده است. البته هنوز زود است اعلام کنیم که دیگر این گرایش الهامبخش هیچ پژوهشی نخواهد بود؛ بلکه هنوز مفاهیمی که [نظریه] توسعه‌گرایی سنتی را پی ریخته‌اند بطور کامل از گردونه تولیدات نظری متأخر حذف نشده‌اند، زیرا هر چند با احتیاط ولی به گونه‌ای نسبی از آنها یاد می‌شود.

در عین حال در اساس، تثبیت بر جزمیت پیروز شده است. در پنج سال اخیر از نظر کارهایی که در مورد بحران تحلیل‌های توسعه‌گرایی و طرحهای جدید در نظریه‌های سیاسی صورت گرفته است، بسیار غنی بوده است. این جمع‌بندی سه بحران را آشکار می‌سازد که شاید از دل آنها تجدید حیات «جامعه‌شناسی توسعه» بیرون آید.

اولین بحران مربوط به «تحلیل مقایسه‌ای» است که توسعه‌گرایان اولیه به آن پرداخته‌اند و اینک مرزهای جدیدی برای آنها مطرح است. ضرورت فاصله گرفتن از یک اندیشه جهانشمول در مورد دگرگونی که تکامل‌گرایان جدید بر آن پای می‌فشرده به گونه‌ای روزافزون گوشزد می‌شود. ترجمان این گرایش از یک طرف روی‌آوری به معرفت منفردانه است و از سوی دیگر تلاش برای همراه کردن مفاهیم مدعی جهانشمول بودن با مجموعه تصوراتی که گویای لحاظ کردن تاریخ‌های خاص است.

سپس «بحران توضیح و تبیین» است که خوشبختانه در حالی مطرح می‌شود که نمادهای جبری و اشکال غایت‌گرایانه و قاطعیت علی که پایه‌های نظریه‌های توسعه‌گرایی را تشکیل می‌دادند، مورد نفی قرار می‌گیرند. به جای اینگونه استدلال‌ها که با شدت محکوم می‌شوند، مدلهای توضیحی قرار می‌گیرند که برد آنها به مراتب محدودتر است. بر اثر بازگشت به تاریخ، چهره دیگری از تبیین سلسله‌وار (Sequentiel) رخ می‌نماید که بدون تکیه بر علیت صرف، مدعی نشان دادن پیوند بین مراحل مختلف یک تاریخ است؛ از آن جمله است جهت‌گیری

کسانی که شکل‌گیری دموکراسی‌ها را براساس ساختارهای کشاورزی مرحله قبل از آن تبیین می‌کنند. دیگر این تاریخ نیست که منطق تکامل را بیان می‌کند بلکه تاریخ‌ها فقط مراحل شکل‌دهی هویتها را روشن می‌سازند. بر اثر بازگشت دوباره به آموزش‌های ویراین تبیین سلسله‌وار اغلب به روش «نسبتهای انتخابی» توسل می‌جوید که با روشن ساختن پیوندها یا «همبستگی‌های نوع همزمان» (Synchronique) مثل پیوند فرهنگ و عمل، بدون افتادن به دام علیت، اشکال منحصر به فرد توسعه را قابل فهم می‌سازد.

بالاخره این «بحران شناخت‌شناسی» است که عمدتاً به دنبال ارتباط جدیدی با تاریخ است و می‌خواهد موارد منحصر به فرد پدیده‌های اجتماعی و تحلیل فرهنگی غیرقابل تفکیک از این پدیده‌ها را کشف کند. بدون شک این جامعه‌شناسی تاریخی جدید، تجدید حیات روش‌هایی را به دنبال دارد که بر طبیعت تبیین و مشی آزمون‌های تجربی اثر می‌گذارند. اما یادآوری این نکته هم ضروری است که این تجدیدنظر هنوز صورت نگرفته و آثاری که در این دیدگاه ثبت نام کرده‌اند از این کمبود رنج می‌برند.

مقدمه

ظهور دولت‌های جدید در خارج از قاره اروپا که به دنبال استعمارزدایی پدید آمد تنها به بهم خوردن عادات موجود در زمینه روابط بین‌الملل نینجامید، بلکه تکانی هم بر تحلیل‌ها و برداشت‌ها و تفکرانی وارد ساخت که علوم اجتماعی را بر پایه سنت اروپایی پی ریخته بود.

از یک زاویه ابتدا این علم سیاست بود که از قبل تحلیل‌های نهادگرایی و تطبیقی که اولین ابزارهای ممتاز روش‌شناسی را در اختیار این علم گذاشتند، دچار لرزه شد. شکست سریع در زمینه استقرار نهادهای اروپایی به ویژه پارلمان در کشورهای افریقایی و آسیایی و بیهودگی فرمول‌های قدیمی موازنه قدرت در مورد مسائل جهان سوم، در تغییر مسیر تحلیل‌های کلاسیک مؤثر افتاد. در همان حال روشن می‌شد که مسائل سیاسی که بر جهان سوم سایه می‌افکند آشکارا با مسائلی که بیش از یک قرن شاخص زندگی سیاسی در اروپا و امریکای شمالی بوده است تفاوت اساسی دارند.

این مسائل جدید بر همگان شناخته شده است و در درجه اول از این مشکل ناشی می‌شود که چه پاسخ سیاسی برای الزامات نوسازی اقتصادی و ضرورت تعیین عقلانیتها و مشی‌های جدید مناسب است تا جامعه‌ای که هنوز از نظر جمعیت، فنون و ارزشها یک جامعه کشاورزی محسوب می‌شود بتواند به یک جامعه شهری و صنعتی تغییر حالت دهد. قسمتی از این مسائل هم مستقیماً به قدرت سیاسی و عملکرد حکومت ارتباط می‌یابد. افریقا، آسیا و حتی هنوز امریکای لاتین تلاش می‌کنند به نخبگان جدید و هیأتی از کارگزاران و سیاستمداران حرفه‌ای و یک دستگاه دیوانی مجهز شوند. در یک کلام کسب استقلال مستلزم بازسازی دولت و یک مرکز رهبری است که بتواند خود را بقبولاند و به گاه ضرورت برای دستیابی به منابع مادی و انسانی به اجبار متوسل شود. در مورد فساد اداری در جهان سوم صحبت زیاد شده است و تأثیر این فساد به قدری است که کسی نقش منفی آن در این بازسازی را از نظر دور نمی‌دارد.

انتقاد از این دیوانسالاری وقتی بیشتر می شود که به یاد آوریم این دولت آسیب پذیر در حال تولد و بی نصیب از مشروعیت در یک چارچوبه ملی به کمال رسیده هم به ظهور نمی رسد بلکه در فضایی مشحون از جنگهای داخلی، نبردهای قبیله ای و نژادی متولد می شود که بسیاری از کشورهای جهان سوم را به فلاکت کشیده و جنبه غم انگیز دیگری از این مسأله را نمودار می سازد. بی مناسبت نیست که مشکل دیگری را نیز به این فهرست بیفزاییم و آن مشکل ایجاد احساس هویت ملی، مشارکت و همبستگی در میان مردم است؛ یعنی تمام چیزهایی که علم سیاست معاصر زیر واژه «شهروندی» خلاصه می کند.

اینها مسائلی هستند که دیگر پژوهشگران اروپایی در زندگی سیاسی کشور خود با آنها سروکار ندارند؛ زیرا انگیزه بزرگی لازم است تا انسان در اعماق تاریخ بگردد به این امید که بتواند موضوعات فعلی جهان سوم را به موضوعاتی نزدیک و شبیه سازد که پادشاهی های اروپا در سه قرن پیش با آن سروکار داشته اند.

در نخستین نگاه همین مسائل در مورد نوسازی اقتصادی هم مطرح می شوند: در فرانسه و جاهای دیگر، پادشاهی مطلقه تحت نظارت صنعتی تولد یافت که خود در حال رشد بود؛ به زودی الزامات سیاسی در جهت تطبیق جامعه کشاورزی با عقلانیت های اقتصادی جدید قرار گرفت تا نخبگان قدیمی را به سوی تجارت و صنعت جلب و تجهیز نماید و جوامع اروپایی را به عصر جدید وارد سازد.

در پاسخ به این الزامات بود که این جوامع با مسائل بازسازی دولت و ظهور دیوانسالاری و شکل گیری گروهی از نخبگان سیاسی که از همان آغاز نگران بقا و استقلال خود بودند آشنا شدند. در اینجا باید به تنشها و نبردهای قدرتی اشاره کرد که از تکوین اشرافیت دامن پوش و دستگاه اداری پرخرج، زائد و انگل واری سرچشمه می گرفت که این اشرافیت به آن دامن می زد. تاریخ رژیم قدیم [رژیم فرانسه قبل از انقلاب] بدینسان به مثابه تاریخ آنچنان سازمان سیاسی جلوه گر می شد که با جامعه سنتی جوش نخورده و مطرود بود. زیرا این دستگاه به خود متکی بود و به خود مشغول، بسیار می دوشید و اندک می بخشید.

بالاخره به این وسوسه می افتیم که این نمایه از عناصر «همسو»* را با یادآوری مسائل بازسازی ملی که اروپا بطور همزمان با آن مواجه شد، تکمیل سازیم. قرن هفدهم انگلستان،

عمدتاً قرن وحدت‌یابی خونین بریتانیای کبیر بود. در همین عصر در فرانسه، اتحادیه و «فرونده»* آخرین لرزه‌ها را در روند سخت و طولانی ساخت ملی بوجود می‌آورد. این لرزه‌ها نمایانگر مشکلاتی بود که در سر راه پذیرش یک مرکز واحد یعنی هستهٔ تعلق واحد ملی، وجود داشت.

این تشبیه با همه شتابزدگی، القاء‌کننده و از چند نظر فریبنده است. طبعاً این امر در جهت‌گیری تحلیل‌های سیاسی که به جهان سوم پرداخته‌اند، مؤثر افتاده است. اگر زندگی سیاسی دولت‌های جدید جهان سوم قابل مقایسه با زندگی سیاسی جوامع معاصر اروپایی نیست، چرا آنها را با زندگی سیاسی این جوامع در سه قرن پیش تشبیه نکنیم؟ چرا تحولات آنها را با رجوع به همان تحولاتی که قاره اروپا از سرگذرانده است تفسیر نکنیم؟ این تأملات مقایسه‌ای در اندک زمانی اندیشه توسعه را به رشته اصلی تحلیل‌های سیاسی جهان سوم تبدیل ساخت.

در این باره ملاحظات عملی‌تری مورد امعان نظر قرار گرفت. طولی نکشید که فقدان تعادل و نابسامانی‌های اقتصادی و سیاسی که در پی استعمارزدایی پیش آمد موضوع اصلی سیاست بین‌الملل قرار گرفت و انگیزه‌ای برای کمک به جهان سوم شد. این سیاست بطور طبیعی به نگرش توسعه دامن زد. چنین بود که از سال ۱۹۵۹ یعنی زمانی که طبقه سیاسی امریکا خود را علاقمند کمک به کشورهای توسعه نیافته نشان داد، «کمیته سیاست‌های تطبیقی»^(۱) هم ابتکار عمل یک گروه‌هایی تخصصی در مورد نوسازی سیاسی را به دست گرفت. طبعاً نگرش «توسعه سیاسی» در مرکز کارهای این کمیته قرار گرفت و زندگی سیاسی جهان سوم در عبارت «تأخیر» یا عقب بودن نسبت به نمونه دموکراتیک غربی توصیف شد. در چنین دیدگاهی، کمک‌های عرضه شده به دولت‌های جدید به عنوان پاسخی به ضرورتی مضاعف، توجیه شد. به این معنا که از یک سو به بهبود اوضاع اقتصادی آنها کمک می‌کند و از سوی دیگر به روند دگرگونی‌های سیاسی، که به ناچار باید آنها را به سوی دموکراسی لیبرال رهنمون سازد، شتاب می‌بخشد. کافی است به یادآوریم که جهاد در راه دموکراسی و آزادی یکی از موضوعات اصلی «اتحاد برای ترقی» بود که «جان اف. کندی» به کشورهای امریکای لاتین پیشنهاد کرده بود.

اما این شیوه نگرش به توسعه سیاسی از الزامات زمانه سرچشمه نمی‌گرفت، بلکه اساساً نیروی خود را از سنتی فلسفی و علمی اخذ می‌کرد که توسعه انداموار و اندیشه ترقی مدام مطرح

کرده بود. این سنت مضاعف، سنتی قوی است که احتمالاً یکی از محکمترین پایه‌های شاخه‌های مختلف علوم اجتماعی را تشکیل داده و عمیقاً بر اقتصاد و سپس سیاست اثر گذاشته است.

از همان آغاز دهه ۱۹۵۰ تحلیل اقتصادی نقشی پیشگامانه در مطالعه پدیده‌های نوسازی ایفا کرد.^(۲) تحلیل اقتصادی ابتدا نگرش توسعه را با نگرش «درون‌جوشی»^{*} پیوند زد و به این اندیشه اعتبار بخشید که جوانه‌های توسعه در بطن هر جامعه‌ای وجود دارند. «میرشمن» به همین نحو سعی کرد ثابت کند که دلیل عقب‌افتادگی اقتصادی جهان سوم نسبت به اروپا و آمریکا تفاوت‌های عمیق ملتها نیست، بلکه ریشه آن را باید در مشکل تجهیز منابع پنهانی دانست که در همه جای دنیا هم یافت می‌شوند. با این دیدگاه جدید، توسعه از این پس به عنوان روند شکوفایی تلقی شد که طی آن امکانات پنهان هر جامعه به تجلی نشسته و آشکار می‌شود.^(۳) به کارگیری نگرش «جوشش درونی»، تداوم طبیعی خود را در استمداد از زندگی مرحله‌ای یافت که آن را مدیون والت ووستوی اقتصاددان است. این نگرش هم به نوبه خود اندیشه شکوفایی تدریجی جوامع را پیش آورد که تحقق آن شامل گذار از پنج مرحله مجزا و پی‌درپی می‌شود: جامعه سنتی، شرایط مقدم بر شروع حرکت، حرکت، سیر به سوی بلوغ و پختگی و بالاخره عصر مصرف توده‌ای^(۴). روستو با فراتر رفتن از یک تحلیل صرفاً اقتصادی چنین القاء می‌کند که برای هر یک از این مراحل، الگوی سیاسی خاصی مناسب بوده و آخرین مرحله با دموکراسی مردمی همخوانی دارد. جهان سوم در حال حاضر تلاش می‌کند از مرحله دوم گذر کند و به همین دلیل با مسائل اقتصادی و سیاسی نظیر مسائلی که کشورهای اروپایی در قرن هجدهم با آن روبرو بوده‌اند دست و پنجه نرم می‌کند....

تقلید از اقتصاددانان، در علم سیاست آشکار بوده است. نظریه‌های سیاسی توسعه به وفور از نگرش مرحله‌ای که هنوز هم الهامبخش گونه‌شناسی‌هاست، کمک گرفته‌اند. اما شاید مهمترین تأثیر به گونه‌ای غیرمستقیم صورت گرفته باشد: علم اقتصاد با ابداع نوع خاصی از مفهوم توسعه، جان تازه‌ای به سنت تکامل‌گرایی و ارگانیک‌گرایست بخشید که سنگ بنای سنت‌های بزرگ جامعه‌شناسی قرن نوزدهم بوده است. به عبارت بهتر علم اقتصاد به سنت فوق، ارزشی کاربردی و قابلیت کاربست در تمامی علوم اجتماعی از جمله علم سیاست بخشیده است.

نظریه کلاسیک جامعه‌شناسی طبعاً از این استعداد برخوردار بود که مآخذی برای علم توسعه قرار گیرد، زیرا تمامی نظریه‌پردازان قرن نوزدهم در پی این بودند که به‌عنوان هسته کار خود تفسیری از توسعه جوامع به دست دهند. همه آنها نگرش بدایت و نهایت، تحقق تدریجی و مرحله‌ای را به ما آموختند. از این جهت هر یک از آنها یک جامعه‌شناسی توسعه از خود بر جای گذاشتند: **اگوست کنت**، با تحلیل توالی سه مرحله تاریخی **تئولوژیک**، **متافیزیک** و **پوزیتیویسم**؛ **اسپنسر**، با تفسیر توسعه جوامع بر مبنای گذار از مرحله **همگنی** به مرحله **ناهمگنی**؛ **دورکیم** با گزاره گذار جوامع از وضعیت **همبستگی مکانیک** به **سوی همبستگی ارگانیکی**. همین مشی را در نزد **تونیس** با نگرش اجتماع و جامعه و در نزد **من*** با نگرش وضع** و **قرارداد***** می‌بینیم. مارکس هم از این رهگذر مستثنی نبود. وی نیز جایگزینی منظم و ضروری شیوه‌های متفاوت تولید را در مرکز نظریه خود قرار داد و اجباراً به مرحله نهایی کمونیسم رسید....

وجه اشتراک این نظریه‌ها نه تنها طرح سؤالهای مشابه و سؤال در مورد آینده جهان است، بلکه پاسخ‌های آنها نیز دارای عناصر مشترکی است که بنیان نظریه توسعه‌گرایی را پی می‌افکنند. در حقیقت تمامی این تعالیم بر پایه اصل **مکانیسم درونی**، **دگرگونی** استوارند که تمامی جوامع با هر وضعیت زمانی و مکانی که باشند الزاماً از آن پیروی کرده و به تحقق نهایی نمونه‌ای می‌رسند که جوانه‌های آن در همه نقاط گیتی وجود دارد. این نسبت علمی بر پایه کاربستی مشخص و ارگانیسیست از نگرش توسعه قرار دارد که به قول نیسبت، تمامی دگرگونیها «مستقیماً از ساختار گوهر یا طبیعت همان چیزی نشأت می‌گیرند که خود موضوع این دگرگونیهاست»^(۵)

از اینرو نظریه توسعه‌گرایی معادل نظریه دگرگونی است و در شرایط فعلی نظریه‌ای مسلط محسوب می‌شود. نیرو و صلاحیت این نظریه از اهداف بلندپروازانه و آنچه‌ان که نیسبت می‌گوید از تمایلش به برقراری آشتی بین ایستایی و پویایی در متن توضیحی واحدی ناشی می‌شود. دگرگونی در این معنا به مثابه عنصری از یک ساختار تصور می‌شود. تنها چیزهایی که از نظر نویسندگان متفاوتند قانون استحاله و هویت کارگزار اولیه این دگرگونیها است.

* - Maine.

** - Statut.

*** - Contrat.

افزون بر این؛ به نظر می‌رسد که جامعه‌شناسی معاصر، خود را در خط مستقیم همین آئین نگه داشته است. از آن جمله مکتب کارکردگرایی کلاسیک و مشخصاً مکتب پارسونز، توسعه را به مثابه روندی عقلانی تصور می‌کند که متضمن استحاله متغیرهایی است که شاخص نظام اجتماعی‌اند. ترجمان این استحاله زوال وضعیت‌های تقدیری و جانشینی آنها بوسیله وضعیت‌های اکتسابی و همچنین جانشینی نظام نقش‌های تخصصی به جای نظام نقش‌های پراکنده و بالاخره؛ جانشینی ملاحظات نظم منحصر به فرد به وسیله ملاحظات نظم جهانشمول است. (۶)

از اینرو رهنمون القایی علم اقتصاد، علت مستقیم پیدایش دیدگاه توسعه‌گرایی در علم سیاست بوده است. در واقع، یک سنت کاملاً علمی حامل این رهنمون بوده است. از آن زمان که علم سیاست دولت‌های جدید جهان سوم را در چارچوبه دگرگونی مورد تحلیل قرار داد، فرار از جاذبه این سنت نیز برایش دشوار بود و به تبع آن نمی‌توانست دگرگونی‌های وارده بر نظام‌های سیاسی را به مثابه روندی خودجوش، ضروری، مداوم و همشکل که از مراحل مشخصی می‌گذرد و به سوی هدف معینی به می‌سپارد، در نظر بگیرد. طبعاً مطالعات توسعه سیاسی هم به صورت مطالعه این روندها و ویژگی‌های آنها و نحوه تحقق آنها در جوامع مختلف درآمده است. مسلم جهان سوم موضوع ممتاز چنین تحلیلی باقی می‌ماند؛ زیرا این جهان سوم است که در شرایط کنونی مراحل تکوین توسعه را بر ما عرضه می‌دارد اما نظام‌های سیاسی دیگر هم قابل تحویل به چنین چارچوبه‌ای هستند؛ زیرا هر نظامی به یکی از مراحل مشخص توسعه مربوط می‌شود. با چنین ادعای جهانشمولی است که توسعه‌گرایی مدعی جایگاه مهمی در درون علم سیاست شد. توسعه‌گرایی که به عنوان ابزار تحلیل دولت‌های جهان سوم در نظر گرفته شده بود، به سرعت مدعی تأملی فراگیر درباره گوهر و ذات سیاست هم شد.

در عین حال سرایت این نظریه به حوزه سیاست خالی از مشکل و تضاد هم نبود. این امر در آغاز از مسائلی رنج برد (و هنوز هم می‌برد) که گریبانگیر تمامی تحلیل‌های ناممکنی می‌شود که به ذات و درجه استقلال سیاست می‌پردازند. نگرش توسعه سیاسی بدون آنکه بتواند به ساختار روشنی دست یابد، سریعاً درگیر ریشه‌یابی لغوی شد که یکی از مشهورترین استفاده‌کنندگان آن یعنی لوسین پای شهامت یافت ده نوع انتظار متفاوت از مفهوم توسعه را برشمارد. آیا باید از توسعه سیاسی انتظار توسعه اقتصادی داشت؟ یا ایجاد نظام سیاسی که با جوامع صنعتی سازگار باشد؟ یا تحقق اعمالی که متجدّد تلقی می‌شوند (قانون‌مداری، لیاقت‌سالاری، مشارکت...)؟ یا

ساخت دولت و ملت...؟ یا توسعه اداری...؟ یا بسیج شهروندان...؟ یا تحقق دموکراسی؟ یا تحقق دگرگونی پایدار منظم...؟ یا بهبود کارایی نظام سیاسی...؟ یا بالاخره؛ جنبه مشخصی از روند دگرگونی اجتماعی...؟^(۷)

این ناتوانی در تفاهم بر سر تعریف واحدی از توسعه سیاسی بی شک اولین نشانه ضعف این سازه‌ها است. همچنین نشانگر میزان بحث‌هایی است که این حوزه از علم سیاست را در برگرفته است. اما احتمالاً این اصل مطالب نیست: نظریه توسعه‌گرایی در درجه اول از انتقاداتی (مهم و قاطع) رنج می‌برد که به تدریج بر کل نظریه توسعه‌گرایی وارد شده است.

این نظریه به عنوان نظریه غالب در علوم اجتماعی نمی‌تواند جز از بیرون مورد نقد و اصلاح قرار گیرد. و از اینرو اساس انتقاد از طرف تاریخ‌دانانی وارد شد که با وجود قبول علاقه توسعه‌گرایان به مطالعه گذشته، نتوانستند با مفهوم واقعه یا زمان، آنطور که آنها در نظر داشتند، موافقت کنند.^(۸) روش تاریخی، بر تحلیلی از گذشته صحنه می‌گذارد که هویت و یکتایی موضوع مورد مطالعه را آشکار سازد و امکان نسب‌شناسی حوادث را فراهم آورد. بر این اساس روش تاریخی به ناچار در مقابل نظریه توسعه‌گرایی قرار می‌گیرد که برعکس، فراتر رفتن از حوادث را برای رسیدن به روندهای اساسی استحانه، به عنوان وجه مشترک تمام جوامع، پیشنهاد می‌کند.

این بحث سریعاً غنا و فایده خود را نشان داد. انتقادات تاریخی با ردّ پاره‌ای تخمین‌ها یا بعضی توضیحات کلی توسعه‌گرایان، توانست سهم تخفیف‌ناپذیر ویژگی‌های هر جامعه را به عنوان واحدی مجزا، آشکار ساخته و خطر توسل به قوانین یکسان دگرگونی را گوشزد نماید. در این حال این انتقادات منجر به نفی علم سیاست توسعه‌نشد؛ بلکه سبب شد تا این علم به نحوی به سوی اهداف شناخت‌شناسی و تعریف‌های جدید از نوسازی جهت‌گیری کند. از جمله باعث پذیرش نسبت و یا قبول جایگاه وسیعی برای وجوه افتراق جوامع مختلف شد که خود موجب صورت مسأله‌های جدیدی گردید.^(۹)

براین اساس به نظر می‌رسد سه جریان در مطالعات توسعه سیاسی شکل گرفته‌اند: اولین جریان در خط مستقیم توسعه‌گرایی کلاسیک قرار دارد. این جریان در پی تنظیم نظریه‌های توضیحی جهانشمول است و مستقیماً از سنت‌های بزرگ جامعه‌شناسی قرن نوزدهم الهام می‌گیرد. دومین جریان در پی بازسازی جامعه‌شناسی (یا سیاست‌شناسی) از طریق وداع با نظریه‌های کلان و روی آوری به نمونه‌های صوری است که به گونه‌ای انتزاعی، فقط به دنبال

یافتن وجه مشترک تمامی روندهای نوسازی سیاسی است. بالاخره، سومین جریان در پی آنست تا با رجوع به تاریخ به توضیحی جامع و منحصر به فرد از توسعه سیاسی هر جامعه دست پیدا کند. این جریان بدون خوش باوری امکان کشف ابعاد مشترک و کلی را هم برای خود محفوظ می‌داند. اولین جریان که خود را در مقابل انتقادات فزاینده‌ای می‌یابد، دیگر الهامبخش کارهای زیادی نیست. امروزه اساس تحقیقات بیشتر بر پایه دو جریان دیگر، یعنی توسل به نمونه‌های جامعه شناختی رسمی و توسل به تحلیل تاریخی استوار است.

زیرنویسهای مقدمه

۱. این کمیته در سال ۱۹۵۴ در امریکا شکل گرفت و کار آن مطالعه زندگی سیاسی در جهان سوم است.

2. Rostow W., *The Process of Economic Growth*, Oxford University press, 1953; *The Stages of Economic Growth*, Oxford, 1960; Hirschman A., *The Strategy of Economic Development*, New Haven, Yale University press, 1958; Higgins B., *Economic Development: Principles Problems and Policies*, New York, W. W. Norton, 1959.

3. Hirschman A., *op.cit.*, p.5.

4. Rostow W., *the stages...* *op.cit.*, p.5.

5. Nisbet R., "Developmentalism as a perspective", in Mckinney J.C., Tiryokian E. A., *Theoretical Sociology: Perspectives and Developments*, New York, Appleton, Century Crofts 1970, p.177.

6. Parsons T., Shils E., *Toward a General Theory of Action*, Harvard University Press, 1959, p.90; Parsons T., *The Social System*, New York, Free Press, 1951, PP.58-67, et 101-112; Parsons T., *Structure and Process in Modern Societeis*, New York, Free Press, 1960.

7. Pye L., *Aspects of Political Development*, Boston, Little Brown and Co, 1966, PP.33, et sq; Packeham R., "Approaches to the study of political Development", *World Politics*, 1, Vol. xvii, no.1. October 1964; PP.108-120.

8. Nisbet R., *op.cit.*, PP. 173-174 et 182.

9. Cf, Balandier G., *Sens et Puissance*, Paris, PUF, 1971, PP.285et sq.